

ایران شهری؟

اینک پرسشی از پرسشهای بسیار؛ فرمانروایان اموی و عباسی به باریک بینی از کاربرد نام ایران خودداری کرده این کشور را پاره پاره به استانها و بخشهایش یاد می کردند . نیز کوششی سترگ به کار بستند که ایرانیان را هم عرب زبان کنند. از این سوئ ایرانیان زبان فارسی دری را زبان میانجی خود برگزیدند و از هر گوشه ایران به این زبان نوشتند و سرودند، جاهایی چون شیراز و فارس هم که زبان بومیشان فارسی دری نبود. چرا؟ مردم نو آمده ای که فرمانروایی ایران را به چنگ آوردند، ترکان و دیگران، هم خود را پاسدار این زبان و پهنه جغرافیای انسانی / سیاسی آن نهادند. چرا؟ انگیزه این کسان چه بود که خواهان نگهداشت اینهمانی و یکپارچه بودن سرزمینی این کشور بودند؟ ویژگی یکسان ایشان چه بود؟

چه چیز اندیشمندان ایرانی روزگار چیرگی مغول را بر آن داشت که اینهمانی ایران و ایرانیان را باز آری کنند؟

نامواژه «ایران زمین» را در همین روزگار تاریخنگاران ایرانی بارها به کار برده اند، «تاریخ جهانگشای» نوشته «عطاملک جوینی» که خود وزیر دربار ایلخان مغول بود به ویژه درخور یادآوری ست*.

از دیگر سو روش کشورداری ایرانیان پیش از اسلام، و اندک شمار پرتو آن پس از اسلام، نکته ای ست که واکاوی آن برای دریافت بینش ایرانی در این باره بسیار روشنگرانه هست؛ راهسازی، کاروانسرا سازی، شهرسازی، باغسازی، پاسخگو بودن به نیاز آسایش مردم و مانده های آن خود نشانه هایی روشن از کاربرد این روش است.

برای نمونه، راهسازی و شهرسازی و سبز کردن زمین، پاک نگهداشتن آب، کوتاه سخن، «آبادانی» این جهان از روزگار فرمانروایی هخامنشیان به روشنی دیده می شود، و اوج کاربرد این دیدگاه در دوره فرمانروایی ساسانی به ویژه یاد کردنی ست** .

این همه از «خویشکاری» (اجرای وظیفه دینی) شاه و دستگاه فرمانروایی شمرده می شد. جهان باید آباد شود و مردم باید در آسایش باشند، این دستوری دینی ست.

نک به هندی/ <https://kukuge.at/history/hindi/> :

در همین تارنما

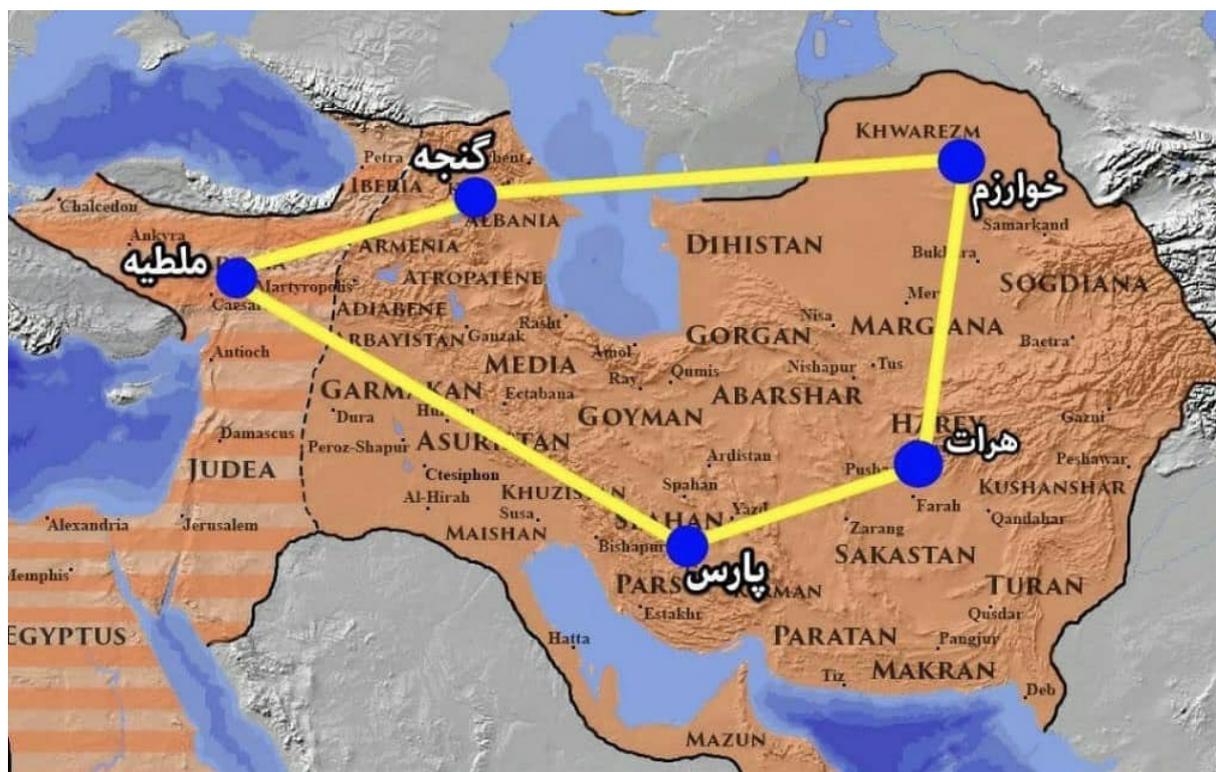
نوشته های دینی ایشان بازتاباننده این بینش است و جُنْگِ گزاره های مینویی (معنوی) ایشان را رخساره پردازی کرده . در نخستین سروده های زرتشت، گاتها و نیز در نوشته های سپسین اوستا، همچنین در دیگر نوشته های زرتشتیان از آن میان، دینکرد، مینوی خرد و شایست و ناشایست به بررسی ارج آبادانی زمین و سفارش بر فرابینی و کوشش در نگهداری از آب، گیاهان و جانوران پرداخته می شود که واکاوی

پیوند و بستگی آدَمیان و زیستبوم در این نوشته ها و فرمانهای دینی و آیینهایی که بی میانجی و یا با میانجی می تواند در زیستبوم کارساز باشد، نمایه ای گِراندیس (پانوراما) از روش برخورد مزدیسنان با زیستبوم را می توان باز شناخت.

۸۴۰ سال پیش نظامی در گنجه دیوان خود را به پارسی می سراید؛ غازی ملطیوی مرزبان نامه را در ملطیه؛ روزبهان شیرازی عارفانه های خود را در شیراز؛ فخر رازی دانشنامه خود را در هرات؛ و بکران خراسانی جهان نامه را در خوارزم؛ بی اینکه از هم اطلاع داشته باشند!

نیز نک به: زبان فارسی/ <https://kukuge.at/literature/farsi-language/>

در همین تارنما.



بازآوری نام ایران:

پروفسور برت فراگنر، ایران شناس برجسته اتریشی- به عبارت دیگر

پروفسور برت فراگنر، ایران شناس برجسته اتریشی که هفته پیش درگذشت بیش از شش دهه تحصیل و تدریس و تحقیق در مورد ایران و تاریخ آن را در کارنامه خود دارد. این استاد چندین دانشگاه آلمان ایران شناسی و زبان و ادبیات فارسی را نه تنها در دانشگاه های اروپا بلکه در محضر استادانی چون باستانی پاریزی، مجتبی مینوی و ایرج افشار آموخته بود. پروفسور فراگنر که ایران را در یک حوزه بزرگتر فرهنگی از جغرافیای امروز آن می دید باور داشت که نام ایران اولین بار در دوره ساسانیان استفاده و بعد از اسلام به دست سلسله ایلخانیان مغول بار دیگر رسمی شد: « این عبارت ایران را اگر ما تعقیب بکنیم در طول تاریخ، متوجه می شیم که افرادی... در دوره مغول بسیار زحمت کشیدند که این

وجه تسمیه دولت ایلخانیان را به سنت‌های شاهنامه برگردانند و این کلمه ایران را احیا کردند». گفت و گوی عنایت فانی با برت فراگنر که در مهرماه سال ۱۳۹۴ ضبط شده، بمناسبت درگذشت او بازنشر می‌شود.

<https://www.facebook.com/bbcpersian/videos/4687280074699602>

پی نوشت: تعریب

تعریب تاریخ

دیگر گونه‌های تعریب که پرده‌های دیگری از ابهام بر تاریخ و فرهنگ این دوران افکنده، تعریب تاریخ است. مراد از تعریب تاریخ این نیست که کتاب‌هایی که در سده‌های نخستین اسلامی درباره‌ی تاریخ آن دوران نوشته شده همه به زبان عربی است. این هم نیست که آن کتاب‌ها که بیش‌تر در سرزمین و به دست نویسندگان ایرانی و در دورانی نوشته شده‌اند که ایرانیان خود از اعضای برجسته و کوشای جامعه‌ی اسلامی به شمار می‌رفته‌اند، و این کتاب‌ها هم که به مسامحه تاریخ اسلامی خوانده می‌شوند می‌بایستی در بردارنده سخنان بیش‌تری درباره‌ی ایشان و سرزمین‌شان باشند، ولی چنین نیستند و مطالب اصلی آنها چیزهایی است که به قبیله‌های مهاجر عرب و سران و سرداران ایشان و جنگ و جدال میان ایشان یا قهر و غلبه‌ی ایشان بر دیگران است.

بلکه مراد از تعریب تاریخ این است که روال کلی حاکم بر این تاریخ‌ها چنان است که خوانش آن‌ها این گمان را در خواننده پدید می‌آورد که در آن دوران‌ها در این سرزمین پهناور نه مردم دیگری که در جنب کوچ‌نشین‌های عرب وجودی قابل ذکر داشته باشند وجود می‌داشته‌اند، و نه رویداد دیگری جز همان‌ها که پای آن قبیله‌ها یا سران‌شان در میان بوده قابل ذکر می‌بوده، و نه زبان دیگری جز زبان عربی در آن گستره‌ی جغرافیایی کاربردی داشته است. کوتاه آن‌که در این تاریخ‌ها همه‌چیز در همه‌جا و همه‌وقت در همان قبیله‌ها و سران عرب و تحرکات ایشان خلاصه می‌شده و عناصر و رویدادهای دیگر آن‌چنان در سایه‌ی ایشان قرار گرفته‌اند که گویی اصلاً قابل توجه نبوده‌اند.

این امر تا حدی ناشی از آن است که کتاب‌های تاریخ عربی مبتنی بر روایت‌های شفاهی و نقل گفته‌هایی است که در قالب روایت‌ها از کسانی که معمولاً راوی شناخته شده‌اند نقل می‌شود، به همین سبب تنها بازتاب‌دهنده‌ی آن مقداری از رویدادها و در بردارنده‌ی نام آن عده از کسان یا گروه‌هایی هستند که در دایره‌ی دید همان راویان و کانون اهتمام آن‌ها یا حوزه‌ی فهم و درک آن‌ها قرار می‌گرفته‌اند. و از آن‌جا که این روایت‌ها بیش‌تر در اصل به یک راوی عرب می‌پیوسته‌اند، از این‌رو در این کتاب‌ها به‌ندرت می‌توان به مطلب‌هایی خارج از دید همان راویان عرب که دایره‌ی دید و کانون اهتمام‌شان از همان عرب‌های مهاجر و مجاهدت‌های‌شان فراتر نمی‌رفته است دست یافت. و از این‌جاست که در آن‌ها درباره‌ی رویدادهای مهم دیگری که در این دوران در این سرزمین و در جهان اسلام روی داده کمتر می‌توان آگاهی به‌دست آورد، مگر گاهی از راه برخی از اخباری که به فردی از عرب‌ها ارتباط می‌یافته و در آن‌ها اشاره‌ای هم به آن رویداد شده باشد، مانند نقل دستگاه مالی دولت ساسانی به دولت خلیفگان با همه‌ی تشکیلات و کارکنان آن از دبیران و دیگران با همان زبان فارسی که مدتی نزدیک به هفتاد سال هم‌چنان در دستگاه وابسته به خلافت در عراق ادامه داشت. از این رویداد بزرگ تنها خبر کوچکی در چند جمله‌ی کوتاه در روایتی که به حجاج بن یوسف ارتباط می‌یابد، دائر بر این‌که در زمان وی

دیوان عراق از فارسی به عربی برگردانده شد (۳۷) در تاریخ‌ها آمده که اگر نبود همین چند جمله‌ی کوتاه که خود راهنما و وسیله‌ای برای پژوهش بیشتر در این امر تواند بود، هم آن رویداد و هم امور دیگری که برای تاریخ ایران در این دوران کمال اهمیت را دارد بیش از این‌که هست در ابهام باقی می‌ماند.

خبری هم که درباره‌ی تجدید مساحت زمین‌های کشاورزی عراق در زمان عمر در تاریخ‌ها آمده در نادیده گرفتن عوامل اصلی یعنی عوامل محلی و ایرانی آن، از این هم ابهام‌آمیزتر است. خبر این است که عمر پس از گشودن عراق، امر نماز و سپاه کوفه را به عمار بن یاسر و امر قضا را به عبدالله بن مسعود و امر مساحت زمین‌های کشاورزی آن‌جا را به عثمان بن حنیف واگذار کرد، و در روایتی دیگر هم آمده که عمر، عثمان بن حنیف را مأمور مساحت زیر دجله یعنی بخش غربی آن نمود و مساحت آن سوی دجله را به حذیفه بن المیان واگذار کرد و آن دو، تمام عراق را از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب مساحت کردند. (۳۸)

این عملی که به عنوان تجدید مساحت ذکر شده در واقع بازنگری در همان مساحتی بوده است که نخست قباد پدر انوشیروان به آن آغاز کرد و چون روزگار او به اتمام آن وفا نکرد در زمان انوشیروان به انجام رسید و به نام او هم خوانده شد. البته این تجدید مساحت به اندازه‌ی آن عمل نخستین وقت‌گیر نبوده چون در این زمان نتایج همان مساحت نخستین که ملاک عمل دیوان خراج می‌بوده در دیوان وجود داشته و در تجدید مساحت به عنوان پایه‌ی محاسبات به کار گرفته می‌شده، ولی چنان ساده و آسان هم نبوده که بدون یاری گرفتن از همان دستگاه‌های مجهز دیوان و نیروی ماهر موجود در آن چون مهندسان و زمین‌پیمایان و دبیران دیوان و محاسبان و آمارکاران و کارشناسان امور کشاورزی و خزاران و غیره شدنی باشد، و تنها به کوشش دو مرد عربی که به کلی با این‌گونه امور بیگانه بوده‌اند صورت پذیرد. به‌ویژه که از زمان انوشیروان به این‌سو که مدتی بیش از پنجاه سال می‌گذشت در زمین‌های کشاورزی آن‌جا و نوع کشت‌شان تغییرات بسیار روی داده بود که می‌بایستی بازشناسی شود و با دفاتر موجود که مبتنی بر همان مساحت قدیم می‌بوده، تطبیق گردد.

سیر امور نشان می‌دهد که همه‌ی این کارها صورت پذیرفته، آن‌چنان که خلیفه توانسته در مدتی کوتاه‌تر آن را به انجام رساند و افزون بر آنچه طبق نهاده‌های انوشیروان از خراج عراق وصول می‌شده که همه‌ی آن‌ها خراج زمین‌های آباد و کشت‌پذیر بوده، بر زمین‌های ناآباد هم که دسترسی به آب می‌داشته‌اند خراجی وضع کند و بر خراج هر جریب گندم و جو هم یک یا دو قفیز گندم برای روزیانه‌ی سپاهیان بیفزاید. (۳۹) ولی تمام این تشکیلات وسیع و خیل عظیم مساحان و مهندسان و کارشناسان کشاورزی و مانند این‌ها که در مدتی نه نسبتاً کوتاه تمام آن روستاها و زمین‌های کشت‌پذیر آنها را بازدید کرده‌اند از محیط دید آن راویان عرب خارج مانده (۴۰) و تنها همان دو مرد عرب (عثمان بن حنیف و حذیفه بن المیان) در محیط دید آنها باقی مانده است. آری گوسفندی هم که نیمی از آن کارمزد روزانه‌ی آن دو تن بوده و نیم دیگرش به عمار بن یاسر، عامل خلیفه در کوفه تعلق می‌گرفته، نیز در محیط دید آنها قرار داشته و حتا این هم که کله و پاچه و اعضای داخلی آن گوسفند که آنها را سواقت می‌گفته‌اند به سهم عمار، عامل خلیفه افزوده می‌شد نیز از دید آنها خارج مانده است. (۴۱)

این روش نقل خبرها از راه روایت‌ها که حاکم بر تاریخ‌های عربی اسلامی گردید اثر بسیار نامساعد دیگری هم بر فرهنگ ایران گذارد که آن را بیش‌تر در ابهام فرو برد. محمد بن جریر طبری را با تاریخ مفصل و پرآوازه‌اش و دقت و امانتی که در نقل روایت‌های مختلف به‌کار برده است، در جهان

اسلام «پدر تاریخ» خوانده‌اند. طبری با این‌که آنچه درباره‌ی تاریخ ایران پیش از اسلام نوشته مطالبی بوده است که در کتاب‌های تاریخی و نوشته‌های ایرانی قبل از اسلام آمده بوده؛ (۴۲) کتاب‌ها و نوشته‌هایی که در روزگار او غالباً هم اصل فارسی و هم ترجمه‌های عربی آنها وجود داشته، و در دسترس خود وی هم بوده، و طبری می‌توانسته همه‌ی آنچه را از تاریخ پیش از اسلام ایران در کتاب خود آورده همه را از همان کتاب‌ها و نوشته‌های ایرانی و یا به استناد آنها نقل کند ولی چنین نکرده، بلکه به پیروی از همان سنت حاکم همه‌ی آنها را از قول راویانی همچون هشام بن محمد یا وهب بن منیه یا شعبی و مانند این‌ها نقل کرده و حتا در تمام آن کتاب مفصل نامی هم از کتاب یا نوشته‌ای ایرانی که مورد استفاده یا مراجعه‌ی او بوده، اگرچه ترجمه‌ی عربی آن باشد، دیده نمی‌شود. طبری با این‌که در جاهایی از کتاب خود مطالبی هم از «علمای فرس» آورده که مقصود وی اندیشمندان پیش از اسلام ایران بوده‌اند ولی در کتاب او نام هیچ‌یک از آن اندیشمندان را نمی‌توان یافت.

این روش باعث گردید که کتاب‌ها و نوشته‌های پیش از اسلام ایران از مسیر اصلی تاریخ این دوران برکنار ماند و مطالب آنها بی‌آن‌که نامی از خود آنها برده شود کم‌وبیش و گاه به کوتاهی یا تحریف در نوشته‌های عربی دیگر گنجانده شود و خود آنها کم‌کم فراموش شوند و از میان بروند. و چنین بود که نوشته‌های ایرانی به هر صورت و در هر زمینه که بود به خورد زبان عربی رفت و از خود آنها جز برخی نام‌ها و آثار پراکنده‌ی آنها در نوشته‌های سده‌های نخستین نشانی باقی نماند. آن‌چنان‌که با مرور زمان کم‌کم وجود چنان کتاب‌ها و نوشته‌هایی مورد تردید کسانی که با چنان نوشته‌هایی سروکار نداشتند قرار گرفت.

برگرفته از مجله افراز (نامه درونی انجمن فرهنگی ایران زمین)، شماره هشتم، از تابستان ۱۳۸۴ تا بهار ۱۳۸۵ خورشیدی، صفحه ۶ تا ۱۸ به نقل از مقدمه‌های جلد یکم و دوم «تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی»

شادروان استاد محمد محمدی ملایری